

ادبیات عقب مانده

بحثی دربارهٔ دنیای مدرن و ادبیات کودک و نوجوان

علیرضا کرمانی

ادبیات کودک، ادبیاتی اساساً آینده‌نگر است. بررسی تاریخی این پدیده، نشان می‌دهد که ادبیات کودک، در دنیای مدرن خلق شد تا ادبیاتی اساساً برنامه‌ای باشد. ادبیاتی که در خدمت برنامه‌ریزی اجتماعی است و به مثابه قسمتی از فرآیندی تلقی می‌شود که کلیت آن «جامعه‌پذیری» نام دارد؛ چیزی که مهم‌ترین هدف هر جامعه است، یعنی باز تولید جامعه و باز تولید نظم اجتماعی. این برداشت اگر چه ممکن است به مذاق نویسندگان این وادی خوشایند نباشد و امروزه نیز درگیر چالش‌های فراوانی است، به نظر می‌رسد که روایتی باورپذیر از حیات تاریخی ادبیات کودک در دنیای مدرن باشد. ادبیات کودک در سرچشمه‌های تاریخی و در ذهنیت بنیانگذاران خود، ادبیاتی برای آینده و ادبیاتی در خدمت توسعهٔ جامعه بوده است. این اندیشه در سرآغاز ظهور خود، اندیشه‌ای مترقی و از منظر عقلانیت، کنشی عقلانی و وسیله‌ای مناسب برای رسیدن به هدفی اجتماعی بوده است. اما هم‌چنان که در مورد هر پدیدهٔ دیگری ممکن است اتفاق بیفتد و یک پدیدهٔ اجتماعی کارکردی، بر اثر تغییر شرایط اجتماعی - محیطی و عدم پویایی در پاسخ به این تغییرات، به پدیده‌ای کژکارکرد و حتی ضدکارکرد تبدیل شود، در مورد ادبیات کودک هم این اتفاق افتاده و شرایط به گونه‌ای رقم خورده که از ادبیات کودکان، به مثابه یک پدیدهٔ کارکردی نابه‌هنجار و در خدمت اهداف توسعه‌ای، پدیده‌ای کژکارکرد، نابه‌هنجار و ضد توسعه ساخته است.

مسئله چیست؟

چنانچه بخواهیم جامعه‌شناسانه‌تر به ادبیات کودک، به مثابه یک پدیدهٔ اجتماعی، نگاه کنیم و درصدد باشیم تا ادبیات کودک را در متن اجتماعی خویش مورد تأمل قرار دهیم و به درک روابط این عنصر یا پدیدهٔ اجتماعی با متن کلی‌تر اجتماع و ساختار آن بپردازیم، باید گفت که ادبیات کودک، هم‌چون سایر عناصر اجتماعی، عنصری کارکردی و فقط تا زمانی وجود آن قابل توجیه است که در خدمت نیازهای جامعه باشد و ارتباط خود را به مثابه عنصری کارکردی یا ساختار اجتماعی محیط حفظ کند. ادبیات کودک در سرچشمه‌های تاریخی

خود، برخاسته از یک نیاز اجتماعی بود. با پیدایش شرایط مدرن در جوامع غربی و ظهور پدیدهٔ «دوران کودکی»، به عنوان یکی از توابع این شرایط مدرن، جامعه می‌بایست نوعی سازوکار نهادی طراحی کند تا بتواند ضمن مدیریت «دوران کودکی»، از این پدیده، عنصر کارکردی بسازد. در واقع اگر بخواهیم جزئی‌تر نگاه کنیم، ادبیات کودک خود پدیده‌ای اجتماعی است که برای پاسخ به برخی نیازهای «نهاد دوران کودکی» خلق شد. ادبیات کودک خلق شد تا بخشی از جای خالی پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های حذف شده از ساختار خانواده جدید و خلاء ناشی از غیبت پدر و مادرهای شاغل را پر کند. وقتی به سبب شرایط

جدید، امکان بقای خانواده گسترده وجود ندارد و پدربزرگها و مادربزرگها که در ساختار خانواده گسترده نقشی اساسی در تربیت کودکان داشتند، از خانواده جدید حذف می‌شوند و هنگامی که با جدایی محیط کار از محیط خانوادگی، والدین نیز به منظور کسب معاش از خانواده دور می‌شوند، با کودکانی مواجه می‌شویم که معلق و سرگردانند. با وجود این، چون باز تولید جامعه و به عبارتی بقای جامعه امری نیست که جامعه‌ای بخواهد بی‌اعتنا به آن باشد، لذا باید فکری به حال کودکان کرد. کودکانی که اعضای آینده جامعه هستند، اگر معلق و سرگردان بمانند و متناسب با شرایط و نیازهای آینده تربیت نشوند، بقای جامعه نیز به خطر خواهد افتاد. در چنین شرایطی است که نهاد دوران کودکی، به مثابه یک سازوکار کارکردی پای به عرصه ظهور می‌گذارد تا جایگزین بخشی از نقش‌ها و کارکردهای خانواده در نظام سنتی شود. نظامی که مهم‌ترین کارکرد آن تربیت کودکان و آماده کردن آن‌ها برای ورود به جامعه بزرگسالانه است.

در چنین شرایطی است که ادعا می‌شود ادبیات کودک، پدیده‌ای هنجار و کارکردی است. این ادبیات خلق می‌شود تا به نیاز اجتماعی، یعنی تربیت نسل آینده کمک کند و اگر به بررسی اولین خواندنی‌های خلق شده برای کودکان در دنیای جدید بپردازیم، در خواهیم یافت که این ادبیات به اهداف تربیتی خود وفادار بوده است.

مهم‌ترین سؤالات

تعریف کارکرد گرایانه از ادبیات کودکان، تعریفی مبتنی بر واقعیات نهاد خانواده و شرایط دوران کودکی آغاز دوران مدرن است. بر اساس این واقعیات، ادبیات کودک می‌بایست دستی بر آتش تربیت کودکان داشته باشد که تا به حال نیز اغلب چنین بوده است. اما آیا

این وضع ابدی است و ادبیات کودک می‌بایست تا ابد در همین چارچوب تعریف شود؟ آیا کارکرد تربیتی، رسالتی همیشگی برای کودک است؟

سؤال راهنمای بحث ما این است که آیا ادبیات کودک در کشور ما، به عنوان یک پدیده اجتماعی، واکنش‌های لازم و متناسب با شرایط متن اجتماعی محیط خویش را نشان داده است؟ آیا ادبیات کودک در کشور ما، با شرایط زمان پیش رفته است یا خیر؟ آیا در شرایط کنونی جامعه ما، ادبیات کودک وسیله‌ای مناسب برای رسیدن به اهداف تعریف شده است یا خیر؟ و اگر پاسخ به این سؤالات منفی است، تیپولوژی وضعیت آسیب شناختی کنونی چگونه است؟ و راه‌های برون رفت این وضعیت کدام است؟

برای پاسخ دادن به این سؤالات، به سه چیز احتیاج داریم: درکی از شرایط زمانه، تصویری از واقعیات ادبیات کودک در کشور و نیز چارچوبی تحلیلی که براساس آن بتوان با قراردادن واقعیات ادبیات کودک کشور در متن شرایط اجتماعی زمانه، معنای این واقعیات را درک کرد و فاصله‌ها را به تصویر کشید. منظور از فاصله‌ها، فاصله بین شرایط اجتماعی زمانه و آنچه به مقتضای این شرایط می‌توان از ادبیات کودک کشور انتظار داشت، با ادبیات آن گونه که هست و تناسب این ادبیات به مثابه یک وسیله اجتماعی برای اهدافی که اقتضای شرایط زمانه است.

اما قبل از شروع بحث، تذکر یک نکته ضرورت دارد. این نوشته اگرچه به مثابه بیانیه‌ای علیه ادبیات کودک کشور ماست، به هیچ عنوان قصد متهم کردن نویسندگان این حوزه را ندارد و منکر توانایی‌ها و لیاقت‌های هنری آن‌ها نیست و اساساً کاری به وجه هنری ادبیات کودکان در کشور ندارد. این بحث، بحثی اساساً ساختاری و کلان است که برای اصلاح آن نیز اقدامات ساختاری و کلان در اولویت قرار

کودکی را تحت عناوین دیگری مرحله‌بندی و آن را به سه دوره ماقبل مدرن، مدرن و پسامدرن یا پست مدرن تقسیم کرد که چون تقسیم‌بندی اول به منظور این بحث نزدیک‌تر است، ما نیز همان تقسیم‌بندی را ملاک بحث خویش قرار می‌دهیم.

الف) دوره ماقبل تاریخ «دوران کودکی»

این دوره که به لحاظ تاریخی، بر دوران ماقبل مدرن در تاریخ اروپا منطبق است، دوره در سایه قرارداشتن کودکی و دوران کودکی است. کودک در این دوره، موضوع فکر و مسئله جامعه بشری نیست و اگر بخواهیم مشخص‌تر صحبت کنیم، باید بگوییم «کودک» به مفهومی که ما امروز درک می‌کنیم، در این دوره وجود نداشته و هنوز متولد نشده است. «در جامعه قرون وسطایی، هیچ تصویری از دوران کودکی وجود نداشت» (آریس ۱۹۶۲، ص ۱۲۸). در این دوره تاریخی، سه سنخ جمعیتی قابل تشخیص است: نوزادان، بزرگسالان و پیرسالان و این تقسیم‌بندی نیز ملاکی صرفاً اقتصادی داشته و براساس نقشی است که هر سنخ در نظام تولیدی جامعه آن روز دارا بوده است. در این دوره، بزرگسالان فعال و کارآمدترین سنخ جمعیتی هستند و بخش اعظم محصولات، حاصل کار آنهاست. پیرسالان سنخی جمعیتی هستند که اگرچه به لحاظ پیری جسم، از بخش‌های اصلی نظام تولیدی کنار گذاشته شده‌اند، به اعتبار تجربیاتی که دارند، هم‌چنان از شأن و جایگاه خاصی برخوردارند. تنها سنخ خارج از نظام تولید اقتصادی در این دوره تاریخی، کودکان هستند؛ انسان‌هایی که قدرت جسمی و یا فکری مشارکت در نظام تولیدی را ندارند. در این نظام تولیدی، این سنخ جمعیتی انگل‌هایی لازم و ضروری انگاشته می‌شوند که جامعه از طریق آنها باز تولید می‌شود. براساس این تقسیم‌بندی، نوزادان بلافاصله پس از این که از

دارد؛ هر چند نگاه ساختاری تعهدات و رسالت‌های کنشگران این حوزه را انکار نمی‌کند. نگاه این نوشته به ادبیات کودک، نگاهی بیرونی است و انتقادات مطرح شده نیز از همین منظر قابل تأمل است. نگاه درونی به ادبیات کودک و تجزیه و تحلیل عناصر درون ساختی آن (شامل کلیه خصوصیات هنری یک اثر) خارج از اهداف و توانایی‌های این نوشته است. در این نوشته، بحث در خصوص ادبیات کودک، به عنوان یک متغیر وابسته محیط اجتماعی مطرح شده و هدف از آن، بررسی تغییر و تحولاتی است که در روابط بین این متغیر و عوامل مستقل محیطی تأثیرگذار بر آن وجود دارد.

۱- تحولات کودکی در دنیای مدرن

از تحولات در دوران مدرن می‌توان روایت‌های گوناگونی به دست داد؛ چنان‌که بسیاری نیز به همین روش، روایت‌های متفاوتی ارائه داده‌اند. البته می‌توان ادعا کرد که قریب به اتفاق این روایت‌ها، روایت‌هایی متفاوت از ماجرای واحد هستند و این ماجرا به زعم نویسنده، ماجرای گذار کودکی از «ابژه» (object) به سوژه (subject) و یا اصطلاحاً گذار از مرحله «موضوعیت» به مرحله «عاملیت» (Agency) است. برای توضیح منظور خود در این خصوص، به روشی قراردادی تاریخ دوران کودکی را به سه دوره تقسیم می‌کنیم؛ تقسیماتی که از جانب نویسنده و فقط به منظور درک موضوع بحث اتخاذ شده و ممکن است هیچ مورخی به آن اشاره‌ای نکرده و یا از نظر بسیاری محل مناقشه بسیار باشد. با وجود این، ما تاریخ کودکی را برای مقاصد تحلیلی خویش به سه دوره تقسیم می‌کنیم: الف) دوره قبل از تاریخ دوران کودکی ب) دوره تاریخی دوران کودکی ج) دوره پس از تاریخ دوران کودکی.

البته به روشی دیگر نیز می‌توان تاریخ دوران

پستان مادر گرفته می‌شدند و می‌توانستند روی پای خویش راه روند، نقشی در نظام تولید اقتصادی به آن‌ها محول می‌شد که به هیچ وجه این نقش همپایه نقش والدین فعال نبود. آن چه روشن است، کودکان در این عصر تاریخی، هیچ دورانی را تحت عنوان دوران کودکی تجربه نمی‌کردند و اساساً دوره‌ای به این نام وجود نداشت. آدمی یا نوزاد بود، یا بزرگسال فعال و یا پیرسال و از این رو، هیچ نهادی برای پاسخگویی به دوره‌ای که وجود نداشت (دوران کودکی)، ضرورت وجود نیز نیافت. در این دوره کودک مهم‌ترین غایب صحنه تاریخ بشری است.

مورخان نظیر فیلیپ آریس، کوشش بسیاری برای به تصویرکشیدن این دوره از تاریخ کودکی کرده‌اند و یافته‌های آن‌ها نیز مؤید بی‌توجهی جامعه به این سنخ جمعیتی است. کودکان از نظر جامعه در این دوره، فاقد موجودیت اجتماعی بودند و لذا نه حقی داشتند و نه حقوقی. این دوره را بسیاری دوران سیاه تاریخ کودکی نام نهاده‌اند؛ نامی که بدون شک بیانگر واقعیت این دوره هم هست.

ب) دوران تاریخی «دوران کودکی»

این دوره مصادف با دوران مدرن در تاریخ اروپاست. در این دوره است که به دلیل تغییرات گسترده‌ای که در نظام تولید اقتصادی انجام می‌پذیرد. «دوران کودکی» نیز دچار تحولات گسترده شده، از سایه تاریخ بیرون می‌آید و وارد عصر تاریخی خود می‌شود.

مهم‌ترین تغییرات تاریخی این دوره که مرتبط با تحولات «دوران کودکی» است، تغییرات مربوط به جدایی محل کار از محل زندگی و تغییر ابعاد خانواده، از گسترده به هسته‌ای است. این دو تغییر، روی هم رفته شرایطی را خلق می‌کنند که «کودکی» جایی در ذهن بشر این دوره پیدا کرده، مسئله‌ای اجتماعی می‌شود. در نظام خانواده گسترده کودک به محض این که از پستان

مادر استقلال می‌یافت، نقشی در نظام تولیدی خانواده به او محول می‌شد و پدربزرگها و مادربزرگهایی که عمری تجربه با خود داشتند، کودک را در گذار به مرحله بزرگسالی اجتماعی کمک می‌کردند. اما وقوع تغییرات مربوط به جدایی محل کار از محل زندگی و حذف شدن پدربزرگها و مادربزرگها از نظام خانوادگی، باعث شد تا اولاً کودکی که از پستان مادر استقلال یافته، ولی هنوز توانایی انجام کارهای سخت مورد نیاز کارخانه‌های صنعتی را ندارد، موجودی بدون نقشی تعریف شده و بی‌کار جلوه نماید و علاوه بر این، با خروج والدین از خانه و حضور طولانی آن‌ها در محیط‌های کاری و با در نظر گرفتن غیبت پدربزرگها و مادربزرگها از نظام زندگی خانوادگی، عملاً هیچ سازوکار اجتماعی تعریف شده‌ای برای جامعه‌پذیری کودکان به چشم نمی‌خورد. این شرایط از طرفی و نیاز نظام اقتصادی به دسترسی مداوم به نیروی کار از طریق باز تولید جامعه‌از طرف دیگر، شرایطی پدید آورد که می‌توان از آن تحت عنوان «ظهور دوران کودکی» نام برد. در این دوره است که دوران کودکی به عنوان محصولی اجتماعی از جامعه مدرن متولد می‌شود و «کودکی» پا به عرصه تاریخ می‌گذارد.

این دوره، دوره موضوعیت یافتن و ابژه شدن کودکان است. کودکان اهمیت پیدا می‌کنند؛ چون جامعه و مهم‌تر از آن نظام تولیدی اقتصادی درمی‌یابد که به آن‌ها به مثابه وسایلی برای رسیدن به اهداف اقتصادی خود نیازمند است. در این دوره، کودکان باید تربیت می‌شدند تا با درونی‌کردن هنجارهای موردنیاز یک شهروند مفید، نسل بعدی نیروی کار جامعه باشند. از این رو، نهاد «دوران کودکی» طراحی می‌شود تا نقش جامعه‌پذیری کودکان را به نیابت از نظام تقسیم کار و خانواده گسترده در دوره ماقبل مدرن به عهده بگیرد. براین اساس است که سازوکارهایی هم‌چون آموزش و پرورش و ادبیات کودک، به عنوان ابزاری نهادی، در خدمت هدف جامعه‌پذیری کودکان

قرار می‌گیرند.

چنان‌که مشاهده می‌شود، در این مرحله تاریخی دوران کودکی، دوره‌ای انتقالی است که مابین مرحله «نوزادی» و «بزرگسالی فعال» قرار می‌گیرد و نهاد دوران کودکی باید با مدیریت این دوره، امکان تبدیل این مواد خام را به شهروندانی مفید برای نظام اجتماعی فراهم آورد. تحت این شرایط، امکان ظهور و گسترش هیچ‌گونه ادبایاتی جز ادبیات تربیتی و آموزشی برای کودکان وجود ندارد و لذا پیدایش این نوع ادبیات در این حوزه، نقشی کارکردی و متناسب با اهداف متن اجتماعی - محیطی دارد. در چنین شرایطی، ادبیات کودک که ادبایاتی تربیتی، آموزشی و عقلانی است؛ زیرا وسیله‌ای است کاملاً مناسب برای رسیدن به هدف شهروند مفید. در این دوره، نگاه جامعه به دوران کودکی، نگاهی انتقالی و به کودک نگاهی ابزاری است. دوران کودکی قطاری است که به وسیله آن، کودکان به سرزمین بزرگسالی می‌رسند.

جامعه‌شناسی کارکردگرایی نیز براساس چنین برداشتی از کودکی و دوران کودکی، بررسی‌های خود در خصوص کودکان را در این دوره، به مفهوم جامعه‌پذیری منحصر می‌سازد؛ مفهومی که براساس آن کودکی، دوران کودکی و ادبیات کودک هیچ دلالت معنایی جز بازتولید جامعه و نظام اجتماعی ندارد.

در حوزه روان‌شناسی نیز دقیقاً چنین برداشتی وجود دارد. در این دوره، مهم‌ترین رویکرد حوزه روان‌شناسی به کودک، رویکرد «روان‌شناسی رشد» و مهم‌ترین شخصیت علمی آن ژان پیاژه است. براساس این رویکرد، کودک موجودی است که از نظر امکانات شناختی و روانی، در مقایسه با بزرگسالان، ناقص است و براساس یک دیدگاه تکاملی، می‌بایست تبدیل به فردی بزرگسال شود.

ج) دوران پس از تاریخ «دوران کودکی»

برای این دوره نمی‌توان شروع دقیقی ذکر کرد،

ولی به نظر می‌رسد که با بالاگرفتن گفت‌وگو میان حقوق کودک و تصویب این کنوانسیون به عنوان سندی بین‌المللی، باید این دوران را عملاً شروع شده در نظر بگیریم که ما نیز در آن به سر می‌بریم. دوران پس از تاریخ دوران کودکی، به لحاظ مفهومی زیرمجموعه گفت‌وگو میان پست مدرنیته است و هم‌چون پست مدرنیته، ظهور آن با شکست یک‌پارچگی عینی و ذهنی دنیای مدرن ممکن می‌شود. مفاهیمی هم‌چون دموکراسی اقلیت‌ها، شکست اقتدار والدین در روابط کودک - والدین و فروریختن انگاره والدین مقدس، عمده‌ترین عناصر توضیح‌دهنده مفهوم این دوره‌اند.

شاید اگر خواسته باشیم پژوهشی مصداقی را در این زمینه مثال بزنیم، ذکر اثر معروف نیل پستمن، تحت عنوان «نقش رسانه‌های تصویری در زوال دوران کودکی»، مثالی بارز باشد. وی با بیان مفهوم کودک در دوران مدرن و تعریف آن به عنوان موجودی ناآگاه که برای تبدیل شدن به بزرگسال آگاه، باید بیاموزد و تخصص پیدا کند، توضیح می‌دهد که چگونه با ظهور تکنولوژی‌هایی نظیر تلویزیون، شکاف‌های اطلاعاتی بین کودک و بزرگسال پر می‌شود و از این رو، باید شمارش معکوس زوال دوران کودکی را شروع کنیم (نقل به مضمون از پستمن ۱۳۷۸). شاید اگر به توضیحات پستمن، گسترش اینترنت را نیز بیفزاییم، آن‌گاه مجاز باشیم که ادعا کنیم در وضعیت کنونی، وجود کودک و دوران کودکی در مفهوم کارکردی‌شان، بسیار کم مایه شده و در آینده‌ای نه چندان دور، این وجود واقعیت خارجی نخواهد داشت. اما هر چند ممکن است ادعاهایی این چنینی افراطی تلقی شوند، شکی نیست که دنیای پسامدرن در حال مواجهه با مفهوم دیگری از کودک است؛ مفهومی که خود از شرایط جدید جامعه پست مدرن متأثر است. به همین دلیل، امروزه در کشورهای پیشرفته غربی با ادبایاتی متفاوت درباره کودک، در مقایسه با ادبیات کودک دوران مدرن، مواجه هستیم. دوران پست مدرن شرایطی خلق

کرده که عاملیت کودکان امکان پذیر شده است. کودکان صاحب حق و حقوق هستند و آن‌ها را به عنوان ابزاری برای رسیدن به هدف «شهروند مفید» نمی‌بینند.

گسترش جامعه اطلاعاتی در شرایط پست مدرن، تفاوت‌های مبتنی بر شرایط مدرن بین کودک و بزرگسال را که پیش‌تر از نوع آگاهی و اطلاعات بود، به حداقل رسانده و افسار کودکی را از دستان بزرگسالان خارج ساخته است. براساس این شرایط است که جامعه‌شناسی جدید دوران کودکی، با رد ادعاهای جامعه‌شناسی سنتی، کارکردگرایی و روان‌شناسی رشد، کودکان را در جایگاهی برابر با بزرگسالان می‌نشانند و معتقد است که کودکی و کودکان نه برای آن که بعدها بزرگسال می‌شوند، دارای ارزش و اهمیت‌اند، بلکه کودکی خود فی نفسه ارزشمند است.

جامعه‌شناسی جدید دوران کودکی، با این استدلال که دوران کودکی نه یک دوران انتقالی که پدیده‌های دائمی و ساختاری در زندگی بشری است، تلقی ابزاری از کودک را رد می‌کند. همچنین، براساس همین دیدگاه‌هاست که بسیاری از پژوهشگران غربی مدعی شده‌اند که کودکان نیز باید از منابع قدرت و رفاه در جامعه سهمی همانند بزرگسالان داشته باشند و نباید به کارهای آن‌ها، نظیر مدرسرفتن، به عنوان یک وظیفه و یا تکلیفی نگریست که تفاوت ماهوی با کار بزرگسالان دارد.

تحت این شرایط است که کودکان از موضوعاتی اجتماعی، به عاملان اجتماعی ارتقا یافته‌اند و لذا دیگر نمی‌توان پدیده‌های مرتبط با این سنخ جمعیتی را همچنان از منظر شرایط مدرن نگاه کرد. در این چارچوب ادبیات کودک به مثابه متغیری وابسته دوران کودکی، کیفیات جدیدی پیدا کرده است. مثلاً امروزه در دنیای غرب مکرر با کتاب‌هایی روبه‌رو هستیم که خلاف الگوی اقتدارگرایانه نظام ارتباطی کتاب‌های دوره مدرن که همیشه پیام‌ها از والدین به سوی کودکان صادر می‌شد، کودکان به والدین پیام می‌دهند. در این کتاب‌ها، دیگر والدین آن موجودات

مقدسی نیستند که هرگز اشتباه نمی‌کنند (نقل به مضمون از لوکنز ۱۹۹۹). در این کتاب‌ها، استیلای ادبیات آموزشی و تربیتی پایان یافته است و شاهد انواعی دیگر از ادبیات کودک هستیم که کارکردهای دیگری نظیر سرگرمی، لذت زیبایی‌شناسی و... پیدا کرده‌اند. دلالت‌های پنهان آثاری نظیر «زوال دوران کودکی»، ظهور انسان‌هایی است که از مشخصات بیولوژیک مقوله اجتماعی کودکان در دوره مدرن برخوردارند، ولی به هیچ وجه با معنای اجتماعی آن منطبق نیستند و کودک محسوب نمی‌شوند. معنای اصلی کودک در دوره مدرن، ناتوانی و ابژه بودن اوست. در حالی که کودک در دوران پست مدرن، موجودی توانا و عامل است.

۲- واقعیات ادبیات کودک در کشور ما

گفتیم که دوره مدرن، دوره تاریخی ظهور کودکی و دوران کودکی و دوره گذار کودکان از «بزرگی» به «سوژگی» است. در این دوره است که کم‌کم مفهوم عاملیت کودکان با به منصفه ظهور می‌گذارد و کودکی ارزشی واقعی پیدا می‌کند. همچنین، بیان شد که انگاره جامعه‌شناختی حاکم بر ادبیات این دوره، جامعه‌شناسی جامعه‌پذیری و انگاره روان‌شناسی حاکم، روان‌شناسی رشد است. در این انگاره‌ها کودک به معنای انسان ناقص بود و در این خصوص روان‌شناسی رشد، مجاهدت‌های بسیاری از خود به خرج داد تا بیان کند که الگوی رشد کودک، الگویی تکاملی است و کودکان مطابق این الگو، از انسان‌هایی ناقص‌العقل که عقلانیت را به تمام و کمال بر نمی‌تابند، به موجوداتی عقلانی تبدیل می‌شوند.

این دو مفهوم الگوی راهنمای این بحث در بررسی واقعیات ادبیات کودک و نوجوان خواهد بود. در این بررسی، در پی آن خواهیم بود تا درنهایت همان‌طور که در متن اجتماعی جوامع بشری تغییراتی رخ داد و سلطه این انگاره‌ها به چالش کشیده شد و متعاقب آن شکل‌های جدیدی از ادبیات کودک ظهور کرد که متناسب با واقعیات جدید بود.

آیا این اتفاق نیز در کشور ما رخ داده است یا خیر؟

پیش فرض‌های ما در بررسی این سؤالات عبارتند از:

- نویسنده با قبول تفاوت‌های زیست‌محیطی و اجتماعی در کشور ما با کشورهای توسعه‌یافته، به جریان جهانی شدن و لذا نفوذ و شیوع سریع تغییرات از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر در جهان اعتقاد دارد. چنان‌که شاهد هستیم که هر چند کنوانسیون بین‌المللی حقوق کودک، در کشورهای غربی نوشته و به تأیید رسیده است، امروزه اغلب قریب به اتفاق کشورها و از جمله کشور ما آن را پذیرفته و به آن متعهد شده‌اند.

- ادبیات کودک در ایران، ادبیاتی منطبق با نیازهای دوران کودکی و کودک در دوره مدرن و دوره تاریخی دوران کودکی است.

- ادبیات کودک ایران، در راستای تغییرات متن اجتماعی محیط بر این ادبیات و درک تغییرات از ابژه به سوژه کودک که عاملیت آن‌ها را ممکن کرده پیش نرفته و در دام نوعی دگماتیسم مدرن گرفتار آمده است. به عبارتی ساده‌تر، ادبیات کودک در ایران از کودک و تغییرات مفهوم کودکی در شرایط بعد از مدرن، عقب مانده است. در ادامه بحث تلاش می‌کنیم منظور خویش را از طریق بررسی جایگاه دو مفهوم کلیدی، اقتدارگرایی و عقلانیت در ادبیات کودک کشور توضیح دهیم.

الف) اقتدارگرایی

ادبیات کودک در ایران، ادبیاتی اقتدارگرایانه است. در این ادبیات، الگوی جریان ارتباطات یک طرفه و از سوی بزرگسال به سوی کودک جاری است. این ادبیات هم‌چنان به رسالت‌های آموزشی و تربیتی وفادار است که براساس نیازهای کودک و نهاد دوران کودکی در دوره مدرن، کارکردی کاملاً عقلانی و به‌هنجار تلقی می‌شد. اگرچه نمی‌توان گزارشی دقیق و علمی از این وضعیت در ادبیات کودک در کشور ارائه

داد، نگاهی به برخی از یافته‌های معدود پژوهش‌های انجام شده در این حوزه، بیانگر دو نوع اقتدارگرایی است که اولی «اقتدارگرایی سنی» است که از طریق سلطه جریان ارتباطی یک طرفه از سوی بزرگسال به کودک، در قالب ادبیات آموزشی و تربیتی، فعلیت می‌یابد و دیگر «اقتدارگرایی جنسیتی» است که در این نوع از اقتدار، آن‌چه اصالت دارد، دنیای تجربیات مردانه و تصاویری است که از این دنیا در قالب ادبیات کودک، به خورد کودکان داده می‌شود.

در بخشی از یافته‌های پژوهشی، با عنوان «تحلیل محتوای کتاب‌های کودک و نوجوان»، موارد زیر مؤید ادعاهای این نوشته است. اهم این یافته‌ها عبارتند از:

در میان کتاب‌های بررسی شده در هر سه طبقه از انواع کتاب‌ها (علمی، داستانی و شعر) تعداد کتاب‌های موجود از میان مردان نویسنده، تصویرگر و مترجم به مراتب بیش‌تر از زنان نویسنده، تصویرگر و مترجم بوده است.

از نظر موضوعی تمام کتاب‌های علمی، به جنبه آموزشی پرداخته‌اند. در کتاب‌های داستانی، موضوعات اجتماعی و تربیتی بیش از سایر موضوعات به چشم می‌خورد و در بین کتاب‌های شعر، موضوعات آموزشی و تربیتی دارای بیش‌ترین فراوانی هستند.

در هر سه طبقه کتاب‌های بررسی شده (علمی، داستانی و شعر)، فراوانی شخصیت‌های انسانی مرد بسیار بیش‌تر از فراوانی شخصیت‌های انسانی زن است؛ یعنی شخصیت‌های انسانی به طور غالب مردها هستند.

در زمینه تصاویر موجود در کتاب‌های مورد بررسی، در دو طبقه داستانی و شعر، تصاویر مردان و پسران بسیار بیش‌تر از تصاویر زنان و دختران است.

در میان کتاب‌های طبقه داستانی، تقریباً تمام بازی‌ها با انتساب به پسرها نام برده شده و این در حالی است که بازی‌های منتسب به پسران، سیزده نوع و بازی‌های منتسب به دختران یک بازی و آن هم عروسک‌بازی است.

در میان کتاب‌های داستانی و علمی بررسی شده، اغلب فعالیت‌های مربوط به خانه و فرزندان، به زنان منتسب شده است (برگرفته شده از گرانپایه و غلامرضا کاشی ۱۳۷۴).

پژوهش‌هایی از این دسته در سطح کارشناسی و کارشناسی ارشد که موضوع آن‌ها تحلیل محتوای کتاب‌های کودک و نوجوان است، بسیاریند و اگرچه قریب به اتفاق آن‌ها به دنبال توصیفی ساده از فضای درونی این آثار هستند تا بررسی فرضیاتی با موضوع اقتدار، همین یافته‌های بدون جهت‌گیری آنان نیز از مدعای این نوشته به خوبی حمایت می‌کند. ادبیات کودک در کشور ما، ادبیاتی مرد سالار و والد محور است. در این کتاب‌ها، والدین الگوهای مقدسی تلقی می‌شوند که هیچ‌گونه اشتباهی دامن قدسی آن‌ها را مخدوش نمی‌کند و یا این‌که اشتباهات آن‌ها اغلب اشتباهاتی است که نتایج بی‌خطر یا کم‌خطری دارد و در مقابل، کودکان موجودات شرور و گناهکاری فرض می‌شوند که در صورت رهاشدن از سوی والدین و جامعه بزرگسال، توان بالقوه آن‌ها برای شرارت به فعلیت درخواهد آمد و با وقوع این حادثه، هم هستی خود کودک به مخاطره افکنده خواهد شد و هم هستی جامعه و نظم اجتماعی. لذا رسالت عقلانی و اخلاقی جامعه بزرگسال، امریت و کنترل کودکان است.

ادبیات کودک، زمین حاصل‌خیزی است که بزرگسالان در آن تخم اندرز و نصیحت و امر و نهی می‌باشند تا پس از تبدیل شدن به میوه‌های خوشبو و خوشمزه، کودکان را جذب کند و به خورد آن‌ها داده شود.

ب) عقلانیت

ادبیات کودک در ایران، مدینه فاضله کنش‌های غیرعقلانی و مصداقی آرمانی از کودکی است که زنان پیازه در روان‌شناسی رشد خویش تصویر کرده است. اگر عقلانیت را تناسب بین وسایل و اهداف تلقی کنیم و این معقولیت متناسب باید هم در وسیله و هم در

هدف مراعات شود، آن‌گاه با انبوهی از ادبیات غیرعقلانی مواجه خواهیم بود که یا وسیله مناسب هدف نیست، یا هدف دست‌نیافتنی و غیرعقلانی است و یا این‌که هم وسیله و هم هدف دچار آفت غیرعقلانی بودن هستند. برای این منظور، یافته‌های یک پژوهش را شاهد مثال می‌آوریم. براساس یافته‌های این پژوهش:

«کم‌تر از نیمی از کنش‌های شمارش شده عاملی منطقی دارند و در بقیه موارد، عامل کنش‌های شخصیت‌های داستانی خرافی، تصادفی و یا غیرمنطقی بوده‌اند.» (کرمانی و یحیی پور ۱۳۷۷)

شاید اگر به پژوهش‌های پیش‌تری مراجعه شود، شواهد محکم‌تری هم در این زمینه موجود باشد، ولی از آن‌جا که قصد این نوشته، نوعی پیش‌نگری آسیب‌شناسانه و هشدار به ادبیات کودک در مواجهه با محیط پیرامون است، نیازی به کندوکاو بیش‌تر در گزارش‌های پژوهشی نیست. عقلانیت عنصر گم‌شده ادبیات کودک در ایران است و این آسیب هم متوجه متن و هم بیش‌تر از آن، فرامتن ادبیات کودک در کشور است. نیازی نیست که یادآوری شود این گم‌گشتگی، به دلیل ظهور و استیلاهای بیش از حد روان‌شناسی رشد و تسلط یک نوع آگاهی پیشینی، آگاهانه یا ناخودآگاه، متأثر از فرضیات روان‌شناسی رشد است. دیدگاهی که اگر در یک دوره، اقتداری گریزناپذیر بر ذهنیت بشر از کودک داشت و واقعیات عصری نیز این یافته‌ها را تأیید می‌کردند، ولی امروز دیگر اقتدار گذشته را ندارد و چنان‌عصایی است که سلیمان خویش را بر باوری مرده سرپا نگهداشته است و دیر یا زود موربانه‌های واقعیت، این اقتدار زندمنما را به چالش خواهند کشید. ادبیات کودک اگر بر آن است تا سقوطی استخوان‌خردکن از این جایگاه پوشالی نداشته باشد، باید که خود با ذهنی باز به سراغ واقعیات جدید عصر حاضر برود و با گمانه‌زنی در مورد روندهای پیش‌رو، به مکاشفاتی اصیل از آن دست یابد و ادبیاتی فراخور آن بنا کند. ادبیات همیشه به لحاظ وجه هنری خود،

مفهوم عقلانیت، یعنی تناسب وسیله و هدف است. از نظر وی، وضعیت به هنجار و عادی وضعیتی است که در آن هم‌نوايي کاملی بین اهداف اجتماعی و ابزارهای نهادی موجود برای رسیدن به آن موجود است. مثلاً هنگامی که پیشرفت اجتماعی و دسترسی به منابع مادی و معنوی جامعه، یک هدف اجتماعی است و جامعه از طریق ابزارهای ارتباطی خود، در باره آن تبلیغ و آن را به ارزشی اجتماعی تبدیل می‌کند، در این صورت چنانچه راه‌های نهادی نظیر تحصیلات، روش استاندارد و مطمئنی برای رسیدن به پیشرفت اجتماعی باشد، بین اهداف و وسایل هم‌نوايي وجود دارد و وضعیت به هنجار است. اما مرتن علاوه بر حالت به هنجار، چهار حالت دیگر را نیز توضیح می‌دهد که بین اهداف و وسایل تناسب وجود نداشته و جامعه دچار آنومی یا نابه‌هنجاری است. این چهار حالت عبارتند از:

۱- نوآوری (innovation): وضعیتی است که در آن افراد اهداف فرهنگی را پذیرفته‌اند، اما وسایل و راه‌های مشروع برای رسیدن به آن اهداف را نپذیرفته و راه‌ها و وسایل غیرمشروع و غیرقانونی را انتخاب کرده‌اند.

۲- تشریفات‌پرستی یا مناسک‌گرایی (ritualism): تشریفات‌پرستی به این معناست که افراد ابزارها و وسایل مورد تأیید جامعه را پذیرفته‌اند، اما اهداف فرهنگی در سطح وسیع انکار می‌شود و یا مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد. مثلاً آدم بسیار متشرعی که مناسک دینی را مرتب انجام می‌دهد، ولی بدون توجه به اهداف مذهب به رباخواری در سطح گسترده‌ای نیز می‌پردازد، دچار نابه‌هنجاری مناسک‌گرایی است.

۳- عقب‌نشینی یا انزوای‌گرایی (msilarter): حالتی که در آن افراد جامعه، نه اهداف فرهنگی را قبول دارند و نه وسایل و راه‌های مشروع نیل به آن اهداف را می‌پذیرند و هم‌چنین، هیچ تلاشی برای تعریف اهداف و وسایل جدید نیل به آن نمی‌کنند.

شخصیتی آوانگارد داشته است و شاید بتوان ادعا کرد که مهم‌ترین عنصر ادبی یک متن، دلالت‌های پیش‌نگرانه‌ای است که از مکاشفات عمیق هنرمند ناشی می‌شود. حال اگر ادبیاتی نه تنها شخصیتی آوانگارد نداشته که به دام نوعی ارتجاع هم گرفتار شده باشد، بی‌گمان چنین ادبیاتی جایی در ذهنیت مخاطبان نخواهد داشت و ادبیات بدون مخاطب هم ادبیاتی مرده است.

چارچوب تحلیلی بحث

جواب این سؤالات از منظری که این نوشته بحث را دنبال می‌کند، جوابی روشن است. ادبیات کودک، متغیری وابسته تغییرات دوران کودکی و دوران کودکی خود نیز متغیر وابسته ساختار اجتماعی محیط خویش است. لذا اولین پاسخ به این سؤال، این است که تعریف ادبیات کودک تعریفی نسبی است و همیشه در نسبت با نیازهای متن کلی‌تر محیط خویش بیان می‌شود. از آن‌جا که این ادبیات ادبیاتی وابسته است، هر تغییری در ساختار و یا ساختارهای محیطی اجتماعی، روی اهداف و رسالت‌های کارکردی آن تأثیر می‌گذارد.

رابرت مرتن، جامعه‌شناس معاصر آمریکایی، در یک مقاله معروف، با عنوان «ساخت اجتماعی و آنومی»، ارتباط بین ساختار اجتماعی موجود در یک جامعه و اهداف آن را مورد بررسی قرار می‌دهد. اگرچه زمینه کاربری خاص این نظریه، انحرافات اجتماعی و کج‌رفتاری است، ابزار نظری مناسبی برای درک و تحلیل اتفاقات در حوزه مورد بحث ما نیز به شمار می‌آید. وی در این مقاله، درصدد است تا ابزاری نظری برای درک مفاهیم به‌هنجار و نابه‌هنجار در حوزه کنش اجتماعی، در اختیار جامعه‌شناسان قرار دهد که ما نیز برای درک حالات به هنجار و نابه‌هنجار ادبیات کودک در متن اجتماعی، از آن استفاده می‌کنیم.

مفهوم مرکزی و کلید درک نظریه مرتن، درک

معتادان شدید به مواد مخدر را معمولاً دچار چنین نوعی از ناپهنجاری می‌شمارند.

۴- **طنیان (rebellion):** وضعیتی که افراد، هم اهداف فرهنگی و هم راه‌ها و ابزارهای مشروع نیل به آن اهداف را انکار می‌کنند، اما فعالانه در جهت تعریف وسایل و اهدافی جدید، به منظور تعدیل ساخت‌های اجتماعی می‌کوشند. این افراد به دنبال تغییرات در ساختار جامعه‌اند و از نمونه‌هایی افراد این سنخ می‌توان به انقلابیون اشاره کرد.

بنابر دیدگاه نظری مرتن (نقل به مضمون از **رابینگتن و واینبرگ** ۱۳۸۳، ص ۱۰۱)، می‌توان اهداف و رسالت‌های فرهنگی نهاد کودکی یا دوران کودکی را اهدافی تعریف کرد که براساس نیازهای ساختار اجتماعی آن عصر شکل گرفته و ادبیات کودک، به مثابه ابزاری نهادی است که برای رسیدن به این اهداف، یا جزئی از این اهداف، طراحی شده است. این نظریه به ما می‌گوید که ادبیات کودک، به عنوان یک رسانه تربیتی - آموزشی که براساس نیازهای نهاد کودکی در دوران مدرن تعیین شده، فقط وقتی وسیله‌ای (ادبیاتی) به هنجار است که تناسب بین وسیله و هدف حفظ شده باشد، در غیر این صورت و در هر حالت دیگری، این نوع ادبی دچار نوعی آنومی و رفتار نابه‌هنجار است.

نکته مهم در نظریه آنومی مرتن، عامل بودن ساختار اجتماعی در تعیین نوع رفتار است؛ یعنی این ساختار اجتماعی است که یا با تعریف برخی اهداف دست‌نیافتنی به عنوان ارزش و یا با فراهم‌نکردن ابزارهای نهادی رسیدن به اهداف، مولد کنش نابه‌هنجار و وضعیت آنومی در جامعه می‌شود. لذا وظیفه جامعه‌شناس برای تمییز وضعیت نابه‌هنجار از نابه‌هنجار در جامعه، بررسی دقیق ساختارهای اجتماعی است. بررسی وضعیت رفتار ادبیات کودک در این چارچوب نظری، درکی موجه از به‌هنجاربودن

یا آنومیک بودن وضعیت این نوع ادبی در جامعه، در اختیار قرار ما خواهد داد.

۳) تفسیر داده‌ها

اینک که با روشی تحلیلی، شناختی اجمالی از ساختار اجتماعی محیط بر دوران کودکی (در دوره مدرن و پسامدرن)، اهداف و رسالت‌های ادبیات کودک (که برخاسته از نیاز نهاد کودکی در دوران مدرن بود) و واقعیات حاکم بر ادبیات کودک کشور به دست آوردیم، زمان آن رسیده است که پس از قراردادن این داده‌های اجتماعی - تاریخی در چارچوب تحلیلی ارائه شده (دیدگاه «مرتنی» در مورد تناسب وسایل و اهداف)، به تفسیری از وضعیت ادبیات کودک در کشور دست زنیم.

براساس چارچوب تحلیلی ارائه شده، برای تفسیر داده‌های موجود می‌توان دو سناریوی تفسیری ارائه داد که در سطور بعدی، به شرح هر یک می‌پردازیم.

الف) سناریوی اول:

در این سناریو یا طرح تحلیلی، ملاک قضاوت در مورد رفتار ادبیات کودک در متن ساختاری نهاد دوران کودکی، همان چارچوب «مرتنی» است که از تناسب وسایل و اهداف صحبت می‌کرد. براساس این سناریو، وضعیت ادبیات کودک در جامعه وقتی به هنجار و نرمال است که وسیله‌ای مناسب برای رسیدن به اهداف تعیین شده برای «نهاد کودکی» در جامعه باشد. براین اساس، بیان شد که منبع آنومی و رفتار نابه‌هنجار، هم می‌تواند وسایل نهادی (ادبیات کودک) باشد و هم اهداف تعیین شده توسط ساختار متنی این وسایل، یعنی نهاد کودکی.

در این چارچوب، سؤال‌های اصلی در این زمینه چنین است:

۱- آیا وضعیت ادبیات کودک در کشور، وضعیتی

به هنجار است؟

۲- در صورت نابهنجاری، آئومی ادبیات کودک از کدام نوع است؟

چنان که توضیح داده شد، ادبیات کودک زاییده شرایط اجتماعی کودکان در دوران مدرن و مبتنی بر نیازهای چیزی است که نهاد کودکی نام گرفته و آن نیاز، چنان که در بخش‌های قبلی توضیح داده شد، آموزش و تربیت کودکان برای بازتولید نظم اجتماعی و جامعه بوده است. اگر بخواهیم وضعیت را ساده‌تر توضیح دهیم، باید بگوییم که ادبیات کودک در دوران مدرن، وسیله‌ای نهادی برای ارضای نیاز تربیت و آموزش کودکان بوده است. اما وضعیت نابهنجار، چنان که گفتیم، وقتی پیش می‌آید که یا وسایل از نظر کنشگران مناسب اهداف نباشند، یا اهداف به درستی و مبتنی بر شرایط واقعی جامعه تعریف نشده باشند و یا نه وسایل و نه اهداف برای کنشگران قابل قبول باشند.

آنچه مسلم است، ادبیات کودک در دوره‌های مدرن و پسامدرن، موقعیت خود را به عنوان ابزاری نهادی در کشور ما حفظ کرده است؛ یعنی هم‌چنان وسیله‌ای نهادی در خدمت نیاز تربیتی «نهاد کودکی» است. از این منظر، اگر اعتراضی به تعاریف مدرن (که امروز باید به آن سستی گفت) و اهداف و نیازهای «نهاد کودکی» نداشته باشیم، این وضعیت، وضعیتی به هنجار و نرمال است. در این چارچوب، تلقی ما از ادبیات کودک ادبیتی برای آموزش و پرورش کودکان است که محصول نهایی آن در برداشت ایدئولوژیکی انسان‌هایی معتقد به ارزش‌های ایدئولوژیکی حاکم و در برداشت غیر ایدئولوژیکی اجتماعی کردن کودکان است. بر اساس این دیدگاه، هدف ادبیات هدفی تربیتی است و چنان‌چه نشان داده شد، واقعیات ادبیات کودک کشور نیز در خدمت این هدف است. در این دیدگاه، هم هدف و هم وسیله مناسب برای

رسیدن به آن توسط اولیای کودکان و مبتنی بر خواسته‌های آن‌ها تعیین می‌شود، نه واقعیات و الزامات دوران کودکی و تا زمانی که تغییری در دیدگاه‌های بزرگسالان اتفاق نیفتد، هیچ تغییری در ادبیات کودک نیز موجه نیست. این وضعیت، به معنای تأیید ضمنی فرض ثابت‌بودن شرایط متنی - ساختاری ادبیات کودک، با وجود تغییرات زمانی است؛ درک دلایل ماندگاری این وضعیت فقط با قبول شرطی محافظه کارانه امکان‌پذیر است و آن این‌که نیرویی قاهر و حاکم، با اعمال کنترل و اجبار، هزینه‌های تداوم این وضعیت خلاف واقعیت را بپردازد. در غیر این صورت مکانیسم‌های اجتماعی خود وسایل جدیدی را متناسب با شرایط و اهداف جدید تعریف می‌کند. در این سناریو، ادبیات کودک با این‌که نه وسایل و نه اهداف مبتنی بر شرایط واقعی جامعه و واقعیات دوران کودکی هستند، شکل معمول خود را حفظ می‌کند، چون که ارزش‌های جهت دهنده و حاکم بر این نوع ادبی، از سوی مراجع قدرت و اقتدار حمایت می‌شوند و مادامی که مراجع قدرت توانایی پرداخت هزینه‌های این نظم اجباری را داشته باشند، این نوع ادبی به همین شکل به حیات خود ادامه خواهد داد.

ب) سناریوی دوم:

این سناریو وقتی قابل طرح است که ما فرض ثابت‌بودن شرایط متنی - ساختاری ادبیات کودک را نادرست بدانیم. در این بحث، با بررسی «تحولات کودکی در دنیای مدرن»، نشان دادیم که کودک دیگر کودک دوره آغازین ادبیات کودک نیست و سخن از عاملیت کودکان، سکه رایج مباحث جامعه‌شناختی در این زمینه است. لذا دیگر نمی‌توان با ادبیات مبتنی بر شرایط و اهداف آن دوره به سراغ کودک رفت. اهداف تغییر یافته‌اند و لذا باید وسایل نیز تغییر کنند. در این صورت، مطابق آنچه مرتقن بیان می‌کند،

نه وسایل تعریف شده، یعنی ادبیات کودک مبتنی بر شرایط مدرن، مورد تأیید است و نه اهداف آن، یعنی تربیت و آموزش.

با این شرایط، دو نوع آنومی مفروض است: آنومی واپسگرایی و آنومی طغیان یا انقلاب که هر دو بر شرایط ساختاری و اهداف ادبیات کودک در دوران تاریخی مدرن مبتنی‌اند.

سخن بر سر این است که زمانه دگرگون شده و دوران مدرن، به شرایط پست مدرن استحاله یافته است و وضعیتی به وجود آمده که کودک از وضعیت «بزه»، به وضعیت «سوژه» تغییر جایگاه داده. مهم‌ترین محصول این تغییر وضع، چیزی است که «عاملیت کودکان» نامیده می‌شود. حالا باید با بررسی‌های جامعه‌شناختی، به درک نیازهای «کودک عامل» پرداخت و مبتنی بر این نیازها، به باز تعریف اهداف جدید ادبیات کودک پرداخت؛ نیازهایی که بدون شک، دیگر تربیتی و یا صرفاً تربیتی نیستند. در این شرایط، ادبیاتی که هنوز اهداف تربیتی را دنبال می‌کند، با فرض واقعی بودن اهداف، دچار آنومی مناسک‌گرایی است. زیرا این ادبیات، روی روش و ابزاری (ادبیات تربیتی) تعصب می‌ورزد که هیچ ارتباطی با نیازها و اهداف کودک در دوران پسامدرن (کودک عامل) ندارد. ادبیات تربیتی در شرایط حاضر، وسیله‌ای است که فراموش کرده برای چه هدفی طراحی شده و به مثابه نوعی سنت‌گرایی است که با شرایط جدید ناسازگاری و تعارض دارد.

ادبیات کودک فعلی کشور، ادبیاتی خارج از متن و با شرایط متنی خود فاصله گرفته است. این ادبیات باید دوباره به متن برگردد و به باز اندیشی در اهداف و وسایل بپردازد.

سخن آخر

مشکل فعلی ادبیات رایج کودک در کشور که ادبیاتی

اغلب تربیتی و آموزشی است، این است که تاریخ مصرف آن تمام شده و تزریق آن به جامعه مخاطب، هم‌چون کالایی که تاریخ مصرف آن گذشته و فاسد شده است، جامعه را دچار بیماری و آسیب می‌کند و یا هم‌چون کالایی که خاصیت‌های مثبت خود را بر اثر انقضای تاریخ مصرف از دست داده، چیزی بی‌خاصیت است که هیچ جذابیتی برای مخاطب خود ندارد.

براین اساس، چشم‌ها را باید شست / جور دیگر باید دید. همه اجزای معادله ادبیات کودک عوض شده و حال، موقع آن است که تولیدکننده این ادبیات نیز به تغییراتی اساسی در ذهنیت خود دست یازد. ادبیات کودک در ایران، از منظر شرایط تاریخی «نهاد کودکی»، به عنوان متن ساختاری این گونه ادبی، دچار تأخر و به عبارتی صریح‌تر، عقب‌ماندگی تاریخی است و اگر امروز فکری به حال این عقب‌ماندگی نشود، فردا بسیار دیر خواهد بود.

فهرست منابع

1- Arie's,p (1962). Centuries ol childhood. New yourk: Vintage.

۲- گرانیپایه، بهروز، غلامرضا کاشی، محمد جواد: تحلیل گفتمانی الگوهای فرهنگی در کتاب‌های کودکان، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز پژوهش‌های بنیادی، تابستان ۱۳۷۴.

۳- کرمانی، علیرضا و یحیی پور، مناف: تحلیل محتوای کتاب‌های بازاری، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، واحد کتاب کودک و نوجوان، ۱۳۷۷.

۴- رایسنگتن، ازال و واینبرگ، مارتین: رویکردهای نظری هفت گانه در بررسی مسائل اجتماعی، مترجم: رحمت الله صدیق سروستانی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، چاپ دوم ۱۳۸۳.

۵- پستمن، نیل: نقش رسانه‌های تصویری در زوال دوران کودکی

6- J.Lukens (1999), A critical Handbook of children's literature 6th ed , longman